

انتقال - پذیرایی ملی تازه و نابخردی و سبکسری تفکر قراردادی

ویلیام آی. روبینسون

برگردان: فرخ سیمایسا

اندک شماری از آدمها انکار خواهند کرد که سرمایه‌داری جهانی دچار بحران است، که ۱۱ سپتامبر، جنگ ک.م. در عراق و دیگر ناکامی‌های بین‌المللی اقتصادی، سیاسی و نظامی در آغازهای سده‌ی ۲۱م. بیان تکامل و تضاد در «ساختار ژرف» نظام سرمایه‌داری جهانی است. لیکن طبع و ماهیت دیگرگونی در سرمایه‌داری جهانی، به گرمی مورد بحث و گفتگو در سالهای اخیر قرار گرفته است، همراه باز-خیزاندن دیدار احساس‌شده‌ی امپراتوری ک.م. نظر من پیرامون طبع و ماهیت این دیگرگونیه‌ها، پیرامون یک نگره‌ی سرمایه‌داری جهانی همچون یک مرحله‌ی فراطبیعی‌ی تازه در تاریخ نظام سرمایه‌داری جهانی است. با استفاده از نگره‌ی سرمایه‌داری جهانی، باید بگویم تکامل جدید ک.م. برای یک برتری میان رقابت برای امپراتوری است. امری که همه پذیرای آنند. باید ظاهر امور را از جوهر اصیل واقع در زیر جدا کرد و شناخت و به ساختار زیرین و حرکت آن توجه داشت.

جنبش جاری باید از یک چشم-انداز میزان تکامل سرمایه‌داری تگریسته شود که ماهیت تغییرات را در جهان سرمایه‌داری از ۱۹۷۰ به این سو، روشن میکند. تولید کامل یکپارچه‌ی جهانی و گردش مالی رانده‌شده وسیله‌ی فن-شناسی اطلاعاتی و نوآوری‌های سازمانی در امر تولید سرمایه‌داری، آفرینش ارزشی، گردش آن و تملک آن را تعیین و تعدیل کرده‌اند. پیدایی و سربرآوردن وضع میان ملتها وسیله‌ی شماری از تغییرات اساسی در نظام، مشخص و نشانه‌برداری گردیده است. این تغییرات دربردارنده‌ی (۱) پیدایش واقعی سرمایه‌ی میان‌ملتهایی و کامل و همبسته‌سازی هر کشور درون یک تولید جهانی تازه و نظام مالی؛ (۲) پیدایش و ظهور یک طبقه‌ی تازه‌ی سرمایه‌دار میان-ملتهایی (ط.س.م) یک گروه طبقه‌ی جا و فرصت گرفته در بازارهای جهانی تازه و دایره‌های انباشت، اولتر از درون بازارها و مراکز ملی؛ (۳) پیدایی و برپا خاستن یک دولت میان ملتها، یک شبکه‌ی آزاد بی‌بند و بار تشکیل یافته از بنیادهای بالاتر از ملی-سیاسی و اقتصادی همراه با دستگاه‌های ملی-دولتی که از سوی نیروهای فوق-ملی نفوذمند شده و تغییر-شکل یافته‌اند؛ و (۴) پیدایش و ظهور روابط تازه‌ی قدرت و نابرابری در جامعه‌ی جهانی.

اکنون هنگام آن است که نگره‌ی امپراتوری را در روشنائی این تغییرات، از نو آزمون کنیم. پویائی‌های این مرحله‌ی سربرآورده در سرمایه‌داری جهانی نمیتواند از میان تفکر عدسی‌ی مراکز دولتی ملتها درک و دریافت گردد. رابطه‌ی تازه‌ی وجود دارد میان جایگاه و قدرت که تنها به تازگی دارد به نگره در میاید، همگام و همراه با روابط تازه‌ی سیاسی، فرهنگی و تاسیساتی، که به روشنی میان-ملتهایی هستند، بدین مفهوم که ملت-دولتها به گونه‌ی اساسی این روابط را همانند گذشته اساساً در میان قرار نمیدهند. این بدان چیم نیست که بگوئیم ملت-دولتها دیگر مهم نیستند، بل اولتر این که دستگاه ملت-دولت همچون واحدهای مجزای هم کنشگر - نظام درون-دولتی - دیگر اصل سازمان‌بخش تکامل سرمایه‌داری نیست، یا چهارچوب نخستین سازمانی که نیروهای اجتماعی و طبقه‌ی را شکل میدهد و متحرک‌های پر توان سیاسی را. اندیشه-گری ملت-دولت-مرکز، چشم‌بندی پدید می‌آورد که دریافت ما را از پویائی-شناسی جهان جاری محدود میگرداند. آن از ادعای به گستردگی پذیرفته‌شده‌ی آگاهی میدهد، ادعای ریشه یافته در نگره‌ی کلاسیک امپریالیزم، که دخالت-گری و یک-سویگی ک.م. نشانه‌ی است از یک گرایش تازه‌ی ک.م. برای برتری بر جهان و یک رقابت تجدید شده‌ی درونی امپریالیستی. این ادعا استوار است بر این فرضیه-فرضیه‌ی نه استوار بر دلایل آروین-گرابانه-که سرمایه‌داری جهانی در سده‌ی ۲۱م هنوز چیره-گون، همچون سرمایه‌های ملی در رقابت با یکدیگرند. پیوستگی و همزمانی جاری، مهم نیست که استدلال در نخستین برخورد، دور از عقل است، نشانگر یک تلاش و کوشش تازه‌ی ک.م. برای پیشنهاد امپراتوری جهانی یا برداشتهای مارکسگرایی نو، همانند نگره‌ی نظام جهانی نیست، بلکه در راستایی بحرانی از آن سرمایه‌داری جهانی است.

من در اینجا نمیتوانم درباره‌ی نگره‌ی سرمایه‌داری جهانی ام گسترش بیشتری دهم. بسنده است که توجه کنیم رساله‌ی «ط س م»، پیشنهاد نمیکند که دیگر هیچ سرمایه دراز مدت ملی یا منطقه‌ی وجود ندارد یا ط س م به گونه‌ی

درونی متحد و یکپارچه شده است، رها از برخورد و نزاع و به گونه‌ی ثابت و مداوم همچون یک فعال سیاسی مداوم، عمل میکنند. معذالک، «ط س م» خود را همچون یک گروه کلاس-وار، بی یک هویت ملی تاسیس کرده است، و در رقابت با سرمایه‌های استوار بر پایگاه‌های ملی. پاره‌های گرایش و جهت-یافته‌ی ترا-ملی، بر پاره‌های سرمایه‌محلی ملی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، در بیشتر کشورهای جهان برتری یافتند، پیروز شده و در دست گرفته‌ی اکثریتی از دستگاه‌های ملی دولتی (و یا شعبه‌های کلیدی را در آن دولتها). در حال پیش بردن طرح‌های جهانی شدن سرمایه، همچنان که آنان تلاش میکردند یک برتری ابر ملی پیرامون اجماع واشنگتن، **Washington Consensus**، به دست آورند. لیکن برجستگان جهانی‌راسخ، فرور-آمیز و بدیع - نمایندگان سیاسی و روشنفکر «ط س م» - با گردش سده همچنان که سرمایه‌داری جهانی وارد یک بحران عمیق گردید، تبخیر شدند.

این بحران شامل سه بعد به-هم-پیوسته میباشد. نخست یک بحران قطبی شدن اجتماعی است. نظام نمیتواند نیازمندی‌های اکثریت انسانها یا انسانیت را برآورد، یا حتا حداقل تولید اجتماعی را تامین و مطمئن سازد. دوم یک بحران ساختاری انباشت است. نظام نمیتواند گسترش یابد زیرا در حاشیه و مورد کم-توجهی قرار گرفتن یک پاره‌ی مهم انسانیت از شرکت در تولید مستقیم، فشار در راستای پایین دستمزد و مصرف همگانی در سطح جهانی و قطبی شدن درآمد، توانایی و قدرت بازار جهانی را برای جذب و گردآوری بازده جهانی کاسته است. این پشتیبانی ساختاری است از رشته‌ی بحرانی که در مکزیک در ۱۹۹۵ آغاز شد و سپس با فروگذاخت و نابسامانی‌ی امور مالی آسیا در ۱۹۹۸-۱۹۹۷، و فرونشینی و سقوط جهانی که در ۲۰۰۱ آغاز گردید، تشدید گردید.

مسئله‌ی جذب افزونه به اجبار دولت به هزینه‌های نظامی اجباری دولتی و رشد سازمانهای پیچیده‌ی نظامی-صنعتی میانجامد، یک منفذ برای اضافات، و داده شدن به نظام جاری جهانی، یک جنگ آماده شده ترمسناک (بیشتر روی این زمینه). سوم یک بحران قانونی و قدرتمند است. قانونی بودن نظام به گونه‌ی افزون شونده، از سوی ملیونها، شاید حتا میلیاردها، مردم در سراسر جهان زبسر پرسش برده شده است، و با یک مبارزه‌ی گسترده‌ی ضد-تسلط روبروست. در یک لحظه معین در آخرهای دهه‌ی ۱۹۹۰، نیروهای مقاومت مردمپند جهانی، یک توده‌ی بحرانی تشکیل داد، درآمیخته و یکپارچه شده پیرامون برنامه‌ی کاری برای عدالت اجتماعی در روی کره. یک صلح جهانی و جنبش عدالت از شکم یک انجمن مدنی به سرعت گسترش یافته‌ی بین‌المللی بیرون تراوید. چنان که **New York Time** اعتراف کرد، معرفی کننده‌ی دیگر «قدرتهای برتر» جهان. در گشودن اجلاس سالانه‌ی «کنگاش اقتصادی جهان» در **Davos** سویس در آغاز سال ۲۰۰۳، در بامداد حمله‌ی ک.م. به عراق، **Klaus Schwab**، صدای هشدار گروه نخبگان بین‌المللی را بلند کرد. او گفت، «هرگز پیش از این»، در ۲۳ سال **Forum**، «وضع جهانی شکنده‌تر، پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از این سال نبوده است».

این بحران چندین بعدی سرمایه‌داری جهانی، تناقضها، ناهمگنی‌ها و آشفتگی و نابسامانیهای ژرف و شدیدی، درون گروه حکمفرمایان کره به وجود آورده است که پاره کردن خطوط اتصال را، زیر فشار زد و خورد داخلی خود و نیروهای مخالف منطبق خود آغاز کرده است. به هم پیوستگی سیاسی گروه‌های حاکم پیوسته، هنگام که با بحرانیهای ساختاری و/یا قانونی، آن‌سان که گروه‌های مختلف به رزم-تدبیرهای مشخص و رزم‌ارائیه‌ها با روی آوردن به تعقیب فوری - تر منافع گروهی روی میاورند، مواجه میشوند، به ترس و هراس دچار میشوند. زیرکترین سیاستمداران میان گروه‌های نخبه‌ی جهانی، در سالهای اخیر، کوشیده‌اند یک طرح اصلاح «اتفاق-نظر پس-از واشینگتن» به وجود آورند - یک به اصطلاح «طرح جهانی سازی با یک چهره‌ی انسانی» - به سود نجات خود نظام (نگاه کنید، براین نمونه، **Stiglitz**، ۲۰۰۲). چنان عیب و نقیصه دارانی از واشینگتن هم‌رای و متفق در نظریه، «بهترین و درخشانترین» شگرد سالاران، روشنفکران، و فعالان سیاسی «ط س م» و کارگزاران و متفقان آن، ر در میان آنان جرج **Soros**، جوزف **Stiglitz**، جفری **Sachs**، **Annand Kofi**، **Bhagwati Jagdish**، و چندین رهبر دولتی اروپائی، بوده‌اند. لیکن دیگرانی هم از درون و بیرون دسته‌ی که فراخان یا دعوت برای پاسخهای بیشتر اساسی میکردند، بودند. روبرو با درونمای افزون شونده تار و کم نور چشم‌اندازهای ساختن یک برتری میان-ملتهای زنده-ماندنی و دوام-پذیر، در مفهوم **Gramscian** یک نظام با-دوام حکومت و برتری توافق-آمیز، بورژوازی‌ی میان‌ملت-دولت فروپاشیده

نشده است. نخندگان و برگزیدگان جهانی، به جای آن، پاسخهای پاره-پاره، گاه-گاه گسسته و ناساز-وار گردآوری و فراهم کرده‌اند. دربردارنده‌ی زورگوئی و استبداد بالای نظامی، جستجو برای یک همراهی و توافق پس از واشینگتن، و بحث و گفتگویی داخلی نیشدار و زنده. به هنگام پس از ۱۱/۹، بعد یا سوئگان نظامی چنین مینماید که نفوذی از چندین عامل در تعیین عوامل برای هماراست کردن سیاستهای جهانی، اثر داشته باشد. نظام بوش تضادهای اجتماعی و اقتصادی را نظامی گرداند، آغاز و اجرای یک تسلیح و بسیج جنگی دائمی در تلاش و کوششی برای استوار کردن نظام از طریق زور-گوئی و اجبار. آیا این نشانه‌ی یک دلیل برای اعلام تازه‌ی امپراتوری ک.م. است؟ ما نیازمند آنیم که در پس و فراسوی یک کانون همزمان بحرانی در نظام بوش حرکت کنیم تا جریان جاری و نقش ک.م. در آن را فراچنگ آوریم. وضع و موقعیت ک.م. نقطه‌ی تراکم فشار از گروههای فرمانروای پیرامون دنیاست برای تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائل سرمایه‌داری جهانی و تامین قانونی بودن نظام در کل. در این مفهوم دخالت-جوئی و ارتشی ساختن جهان کمتر یک حمله یا لشکرکشی است برای برتری و چیرگی ک.م. از یک پاسخ‌ساز سبزی‌گرایی سیاسی به بحران سرمایه‌داری جهانی - به محرومیت ایستا کردن، قانونی کردن مسائل، و پیدایی و برخاست نیروهای ضد-چیره‌گرایی.

سفله‌ی استدلال درست خاندن و دریافت واقعی لحظه‌ی جاری

در جزء یا تشکیل دهنده‌ی به هم پیوسته در زمینه‌ی نگره‌ی مارکسگرایی امپریالیزم وجود دارد: رقابت و زد و خورد میان قدرتهای سرمایه‌داری ریشه‌ی و استثمار از سوی این قدرت‌های نواحی پیرامونی خارجی. هیلفردینگ در مطالعه‌ی کلاسیک خود پیرامون امپریالیزم، Finance Capital، چنین استدلال کرد که انحصار سرمایه‌های ملی به دولت بر میگردد تا به آن کمک کنند بازارهای بین‌المللی به چنگ آورد و این مداخله‌ی دولتی، پرهیز-ناپذیر به رقابت شدید سیاسی - اقتصادی میان ملت-دولتها رهنمون میگردد. تلاشی میان دولتهای اصیل ملی برای نظارت و «کنترل» بر نواحی پیرامونی وجود دارد، بدین منظور که این نواحی برای صادرات سرمایه‌ی، از کشور خاص امپریالیست گشوده گردد، و سرمایه از کشورهای دیگر رها گردد. «سرمایه‌ی صادراتی زیادتر احساس آرامش میکند ... هنگامی که وضع و حالت خودش در نظارت و کنترل کامل سرزمین تازه است، زیرا آن برای صادرات سرمایه از کشورهای دیگر، استثنا شده است، آن از یک وضع و موقعیت ممتاز برخوردار میگردد»، Hilderding چنین اظهار نظر کرد (۱۹۱۰، ۳۲۲). لنین در جزوه‌ی ۱۹۱۷ «امپریالیزم» خود نوشت: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، کشش و تاکیدی دارد بر پیدایی ترکیبی از ملی-مالی - صنعتی که تلاش میکند جهان را میان خودشان، از طریق ملت-دولت، تقسیم و باز-تقسیم کنند. رقابت میان این سرمایه‌های ملی رقابت-گر، رهنمون شده به رقابت میان-دولتها، زد و خورد نظامی و جنگ میان کشورهای عمده‌ی سرمایه‌داری.

هیلفردینگ، لنین، و دیگران، تحلیل و تجزیه کنان جهان آغازهای سده بیستم، یک چهارچوب تحلیلی مارکسگرا میان سرمایه‌های رقیب ملی برقرار کردند که از سوی اقتصاد-دانان سیاسی بعدی به میان سالهای دیرتر سده بیستم، از طریق نگره‌های وابستگی و نظام جهانی، نگره‌ی روابط اساسی بین‌المللی، مطالعات دخالت ک.م. و همانند آنها، برده شد. این چهارچوب باطل از تاریخ افتاده، به آگاه ساختن مشاهده-گران پویا-شناسی جهانی در آغازهای سده‌ی ۲۱ ادامه میدهد. تصریح با اظهار قطعی زیر از سوی Klare، به شیوه روشن نزدیک به کامل هیلفردینگ - وار، به گونه‌ی سخن نمادین است:

با سیاست جغرافیایی یا رقابت جغرافیایی، منظور من، ستیز و مبارزه میان قدرت‌های بزرگ و آرزوی قدرتهای بزرگ برای نظارت و کنترل بر سرزمینها، منابع، و وضع و موقعیت مهم جغرافیایی است، همانند بندرها، خلیج‌ها و لنگرگاهها، کانالها، ترتیب و نظامهای رودخانه‌ی، سازمان کشورهای امریکائی، و دیگر سرچشمه‌های ثروت و نفوذ. امروز ما سرگرم دیدن یک باز پیدایی‌ی مرام یا انگاره شناسی جغرافیایی‌ی شرمسار نشده هستیم میان گروه رهبران قدرتهای بزرگ ... بهترین شیوه برای دیدن آنچه امروز دارد در عراق و جاهای دیگر، از میان یک منشور جغرافیایی روی میدهد. (۲۰۰۳، ۵۱-۵۲)

اما چه داریم پیرامون سوئگان دوم نگره‌ی امپریالیزم؟ در دوران پس از جنگ II جهانی، و با کارگیری سنت سپس شده از سوی رزا لوکزامبورگ، مارکسگرایی کانون عمده یا اصلی در مطالعه‌ی امپریالیزم را به دورنگاه نفوذ و استثمار سرمایه‌داری در جهان سوم تغییر داد. در این مفهوم، امپریالیزم، به این استثمار و هم چنین به کاربرد دستگاه دولت از طریق سرمایه‌گذاری رجوع میکند از سرچشمه گرفتن از مرکز نظام جهانی در راستای آسان سازی این روابط اقتصادی از طریق مکانیزم و ساز-و-کار، نظامی، سیاسی و فرهنگی (برای مثال، کاربرد شرکت یا مؤسسه‌های جهانی از حرجه نخستین برای پیشبرد برنامه‌ی تعدیل ساختاری صندوق بین‌المللی پول با قراردادهای موافقت بازرگانی سازمان بازرگانی جهانی، بی‌ثبات و ناپایدار سازی دولتهای پیشرو و مترقی، مداخله‌ی نظامی و غیره)، امپریالیزم، سرگاه ما این واژه را فشارهای بی‌وقفه برای گسترش بیرونی سرمایه‌داری، معنی کنیم، و مکانیزم یا سازو کار فرهنگی مشخص که چنان گسترشی را تسهیل میکند و تخصیص دادن و تملک اضافاتی که آن پدید میآورد، یک عیون ساختاری است که درون سرمایه‌داری ساخته میشود. این یک شیوه‌ی کار ویژه‌ی اداره‌کنندگان کشور نیست که درون دولتها وجود دارد - دیدن آن بدان صورت اشتباه Hobson بود - بل یک عمل درون - ماندگار برای خود نظام. امپریالیزم اجرا شده وسیله‌ی نظام بوش برای یک گروه از سیاستمداران غیر-محافظة‌کار و روشنفکران نهادین در ک.م. یژه نیست، و میتواند انتظار ادامه‌ی آن برود، به رغم پیوستگی و سیاست‌های مشخص و رزم - تدبیری‌ها میان روشنفکران. در چنین معنایی امپریالیزم یک مفهوم زنده برای سده‌ی ۲۱ میماند، حتا اگر برای دلایلی که من نمیتوانم در اینجا بیاورم، چنان امپریالیزم سرمایه‌داری به گونه‌ی قابل-توجه‌تر، زیر جهانی شدن، پیچیده‌تر است، تا چهارچوب شمال-جنوب که از میان آن، به گونه‌ی نمادین دیده میشود.

لیکن هیچ چیز در این امپریالیزم نیست که به گونه‌ی لازم آن را به چشم‌انداز پیوسته‌ی بیوند که سرمایه‌داری از طریق تعریف شامل رقابت میان ترکیب‌های ملی سرمایه‌داری است و در نتیجه رقابت سیاسی و نظامی میان ملت-دولتهای میانگانه. لحظه‌ی جاری (پس از ۱۱/۹) امکان دارد برخی بالا رفتن و فزونی‌ی نازه در راستای امپریالیزم را نشاندهند، در پاسخ به بحران جهانی سرمایه‌داری. لیکن، در تایید این امپریالیزم جدید فرار نیست، چنان که ادبیات دریافت شده، در این روزها میکنند، پیدایی‌ی یک «امپراتوری ک.م.» تازه را پیشنهاد دهند. این ادبیات یک امپراتوری ک.م. تازه را می‌بیند، رقابت-کننده با دیگر دولتهای ملی سرمایه‌دار. چنان دیدگاههایی از تفکر استوار دولت-ملی - مرکزی بر میآید که مارکسگرایی جاری را سخت تیره و مبهم میگرداند و بیشتر از آن تفکر مترقی و اصولی درباره‌ی جنبش جاری را. «رقابت میان سرمایه‌داری تویی با ناف چرخ امپراتوری باقی میماند» Foster چنین ادعا میکند. «در زمان کنونی برتری جهانی امپریالیزم، ک.م. قدرت امپراتوری خود را بالای سر همه، استوار ساخته است تا قدرت امپراتوری خود را، تا هر وسعت گسترده‌ی ممکن، گسترش دهد و تابع گرداندن بقیه‌ی جهان سرمایه‌داری را برابر منافع خود». (۲۰۰۳، ۱۳)

مارکسگرایی همانند قسرت، تجزیه و تحلیل تاریخی خود را، در یک لحظه‌ی زودتر، متوقف گردانده‌اند. برای قسرت، جهان سرمایه‌داری هنوز در مرحله‌ی «انحصار» ملی روزگار لنین و هیلفردینگ است، آن چنان که دخالت-گرایی ک.م. تنها میتواند یک راندن برای برتری بر رقبای دولتهای هسته‌ی باشد.

آنچه درباره‌ی لولیدن و دست و پا زدن مطالعات اخیر که به یک طریق یا دیگری «تزه» «امپراتوری ک.م.»، رقابت ملی و هم‌آوردی دولتی واقعی را در دست میگیرد قابل توجه است، این است که هیچ یک از آنها نشان نمیدهند که چگونه ک.م. در سالهای اخیر، برای حمایت و دفاع به ویژه‌ی سرمایه‌ی ک.م. عمل کرده است و برای استثنا کردن یا نقب زدن و آسیب رساندن به دیگر سرمایه‌های ملی ویژه که چیزی است که نگره‌ی مارکسگرایی کلاسیک پیرامون امپریالیزم به دست میدهد و این مطالعات روی پیش-بینی آن جا دارد. (فهرست دراز است، لیکن نگاه کنید به، Gowan، Monthly Review، ۱۹۹۹؛ Foster، ۲۰۰۲؛ Brenner، ۲۰۰۱؛ Henwood، ۲۰۰۳). به رغم اختلافات گوناگون میان آنها، این مطالعات به سادگی چنین وانمود میکنند که دولت ک.م. چنان عمل میکند که سرمایه‌ی آن کشور در رقابت با دیگر کشورهای میانه سرمایه‌دار سود کند. با این حال، ما بر کدام بنیاد باید نتیجه بگیریم که شرکتهای عظیم میان-ملتها، همچون بهره-مندی فرضی از عمل دولتی ک.م. نماینده‌ی سرمایه‌ی آن دولت‌اند، که حتا

مسئله‌ئی را پدید نمیسازند، چه رسد به مستند بودن. این که سرمایه‌ی جهانی به هم فشرده و همجوش میشود تا بر اقتصاد جهانی حکومت کند و گروه‌های سرمایه‌دار ملی شخصی را نمایندگی مینماید، چیزیست که باید نمایش داده شود، نه فرض گردد، در اینجا، ادبیات نمایشگر برتری ک.م. و رقابت ایمپریالیستی آن یکباره از محتوای امپراتوری نهی مینماید.

Gowan (۱۹۹۹، ۲۰۰۳)، نشانگر برداشت نمونه‌وار، افزایش یابنده به «طبقه‌ی سرمایه‌دار امریکائی» مراجعه میکند به «طبقه‌ی سرمایه‌دار فرانسه‌ئی»، «طبقه‌ی سرمایه‌دار ایتالیائی» و نظایر آنها، بی این که حتا یک بار، به دقت گزارش دهد این فرازهای افزون شونده نهی به کدام مطالب یا دلایل و استدلال گروه‌های اجتماعی و نظام مادی آنها رجوع میکنند. برابر چنان اندیشه‌گری یک «سرمایه‌داری امریکائی» وجود دارد، یک «سرمایه‌داری آلمانی»، «سرمایه‌داری فرانسه‌ئی» و همانند آنها، هر کدام با یک نظام اقتصادی تمییز-پذیر و نا-همبسته، شکل دهنده‌ی طبقه‌های مشخص سازمان یافته‌ی ملی سرمایه‌دار، سرگرم و درگیر در دسته‌هایی با روابط ملی رقابت آمیز.

چنان چشم‌اندازی حاکی از نگاره یا الگویی واقعیست که بر مطالعه‌ی روابط میان-ملتها، در علم سیاسی اصلی حکومت میکند، با این حال، به گونه‌ئی لجاجت-آمیز در زیر **Gowan** و بیشتر دیگر حسابهای ادعا شده‌ی مارکسگرایی نیز، قرار دارد. واقع‌گرایی فرض میکند اقتصاد جهانی میان اقتصادهای مشخص ملی جهانی که با یکدیگر معامله میکنند، تقسیم شده است. هر اقتصاد ملی یک توپ بیلیارد است، صداکنان در جلو و عقب روی یکدیگر. این تصویر یا تصور بیلیارد، آن گاه بر پویائی-شناسی جهانی به کار رفته است، تا آنجا که روابط اجتماعی واقعی، روابط استوار ملی دولتها میشوند، و کل ساختار یک حالت مادی مینماید.

نقطه‌ی آغاز یا حرکت تجزیه‌ی نوعی، فرض یا انگارشیست است که سرمایه‌داری سده‌ی ۲۱ جهانی وسیله‌ی طبقه‌های سرمایه‌دار ملی مشخص میگردد و دولتهائی که از منافع رقابت آمیز این گروه‌های ملی علیه یکدیگر دفاع میکنند. لیکن، تکرار و دوباره‌گویی، این نمیتواند فرض گردد. چنانکه لنین و هیلفردینگ در روزگار خودشان کردند، لیکن از آنجا که بسیاری مارکسگراهای روزهای اخیر خود را با آن درگیر نمیکند، آن باید آزمون گردد و همچون نقطه‌ی آغاز تحلیل نمایش داده شود. یک چهارچوب که اعتبار و قدرت آن نیاز به تاسیس دارد، این مطالعات و ادعاهائی که میکنند را آگاهی میدهد...

سرمایه‌داری جهانی و دولت ک.م.

نشانه‌های امپراتوری چه راهنمایی میدهند؟ در نخستین مرحله، آن با قدرت تمام پیش میگذارد که گندله یا درهم آمیختگان غول-آسای **Fortune 500**، در پاره‌ی آخر سده‌ی ۲۰ شرکت یا مؤسسه‌های «ک.م.» بودن را قطع کردند و افزایش یابنده گروه‌های میان‌ملتهائی سرمایه‌دار را معرفی کردند... دوم، نشانه چنین راهنمایی میکند که سیاستهای ک.م. در این پاره زمان-همانند تحمیل و اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری تازه-آزادگیرا و برپا-گری قراردادها و موافقت-نامه‌های بازرگانی آزاد-از هر نظر و کم و بیش برای بازکردن نواحی و بخشهای پیرامون جهان در برابر سرمایه‌داری جهانی، با زور و اجبار اقدام کرد. نزدیک شده از یک دیدگاه امپراتوری، فریته با دلایل اندکی وجود دارد که بگوئیم سیاستهای دولتی ک.م. در سالهای پسین به سود سرمایه ک.م. بر سرمایه‌های «ملی» دیگر فزونی و پیشروی داشته است. در راستای مخالف، دولت ک.م. به طور عمده، در راستای منافع سرمایه-داران جهانی، پیشرفته است. نظام بوش، برای مثال، پیگیرانه و استوار سیاسی نه استوار بر تخفیف و صرفه‌جویی ملی را تصویب و پیروی کرد، بل سیاسی استوار بر کامل و یکپارچه سازی نو-آزادانه‌ی بازار جهانی. و تحلیلی از مؤسسه‌های **TNS** چنین پیش میگذارد که آنها نه برای اجراء سیاستهای ک.م. عمل میکنند، اما برای تحمیل سیاستهای جهت یافته‌ی ملی به طور کلی و عمومی درون تراز و صفت‌بندیهای میان-ملتهائی.

میان نخبگان جهانی، تا هماهنگی کمی، با چشم‌پوشی از ملیت رسمی آنان وجود دارد، استوار بر این که قدرت ک.م. به سختی باید به کار گرفته شود (مثلاً، برای تحمیل برنامه‌های **IMF** صندوق بین‌المللی پول، جهت بمب‌اندازی بوگوسلاوی سابق را برای مداخله‌ی «نگهداری صلح» و «انسانیت»، و غیره). به منظور حفظ و نگهداری و دفاع سرمایه‌داری جهانی. مداخله‌ی نظامی یک ابزار بزرگ شده است برای گشودن بازور ناحیه‌های تازه جهت سرمایه‌ی

نی و حفظ و نگهداری یک فرایند «خراب سازی آفریننده». این در منافع عینی و وجود خارجی شرکت‌های ابر نیست که اقتصاد جهانی را میگردانند.

در این زمینه امپریالیزم ک.م. به کاربرد نخبگان بین‌المللی دستگاه دولتی ک.م. رجوع میکند که به تلاش و شش برای گسترش، دفاع و برجا و باثبات کردن نظام سرمایه‌داری جهانی، ادامه دهند. پرسش این است، به چه شیوه طریقی، تحت چه شرایط خاصی، ترتیبه‌ها، نظامها و رزم‌آمائی‌های ویژه باید قدرت ک.م. افزایش یابد؟ ما کمتر شاهد ایمپریالیزم خود-به-خود ک.م. هستیم تا یک ایمپریالیزم سرمایه‌داری جهانی. ما با یک امپراتوری روبرو هستیم. نده‌ی سرمایه‌ئی جهانی، تمرکز یافته، برای دلائل آشکار تاریخی، در واشینگتن. دولت ک.م. کوشیده است یک نقش بری از سوی منافع سرمایه‌داری فراتر-از-ملتها، بازی کند. این که آن، به گونه‌ئی افزایش یابنده، از ایفای چنین نقشی جز است، نشاندهنده‌ی رقابت افزونشده‌ی ملی نیست، بلکه نمایشگر ناممکن بودن کار در دست است، که بحران سرمایه‌داری جهانی را پدید آورده. مخالفت فرانسه، آلمان و دیگر کشورها با حمله به عراق، نشاندهنده‌ی اختلاف‌های رزم‌آرائی و رزم‌آمائی بود، اختلاف پیرامون چگونه پاسخ دادن به بحران، نگهداری نظام و حفظ آن در حال ترش. این که این پیرامون رقابت ملت-دولت نیست باید از این حقیقت آشکار باشد که یک پاره‌ی خوب و افزون‌یشتفکران و برجستگان ک.م. علیه جنگ برآمدند- نه فقط مردمسالاران بل چنان جمهوریخواهان ارشد و پیش-کسوت نیت ملی همانند **Bern Scowcrat** و لاریس **Eagleberger**. نو-آزادی-گرائی «صلح جویانه» سرزمین‌های زی را برای سرمایه‌ی جهانی، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ گشود. این امر اغلب به تنهایی از طریق اجبار و تهدید تصادی اجرا میگردد، امکان پذیر شده وسیله‌ی قدرت ساختاری اقتصاد جهانی بر کشورهای تک و منفرد. لیکن این لرت ساختاری روبروی سه بحران شاخه-دار گفته شده در بالا، کمتر موثر گردید.

فرصتها برای گسترش شدید و گسترده، هر دو، داشتند خشک میشوند، همچنان که ویژه-گون-سازی و خصوصی بودن. خط مشی خودشان را می‌پیمایند، کشورهای «سوسیالیست» کامل و هماگن شدند، کاربرد درآمد بالا و افزون‌خشاها در گستره‌ئی جهانی به سقف رسید، خرج کردن از طریق گسترش اعتبار خصوصی نمیتوانست کم و متوقف گردد. نظایر آنها. مکان برای گسترش «صلح آمیز»، هم شدید و فر بود و هم پهناور و گسترده، پیوسته محدود شده است. صمله‌ی نظامی یک ابزار شده است برای کنجکاوانه گشودن، بخشها و سرزمینهای تازه، برای از نو ساختن فضا، به منظور نباشت (سرمایه‌ی) بیشتر. قطار آزادی-گرائی-تازه، درون دخالت نظامی، گرفتار و محدود گردید و تهدید اعطای زور-گویانه، همچون یک لکومتیو برای کشیدن به پیش همراهی و توافق نزدیک به مرگ واشینگتن. «جنگ روی ترساندن و وحشت زده کردن» شماری هدف برای یک سرمایه‌داری جهانی فراچنگ میاورد، گریبانگیر و محاصره شده با بحرانهای سازمانی، سیاسی و آرمانی. آن منفذ یا راه خروجی نظامی که بی‌پایان مینماید برای سرمایه‌ی اضافی تامین میکند، یک کمبود یا کسری غول-پیکر تولید میکند که لخت کردن پیوسته ژرقتر کشور رفاه-کینزی را توجیه میکند و سختی کشیدن و صرفه-جویی نو-سخت‌متندانه‌ی دهشگر را در محل استوار و پایدار میگرداند؛ و آفرینش یک کشور پلیسی را، برای فروکوبی ناخشنودی سیاسی، به نام امنیت و سلامت قانونی میگرداند. ۴ قدرت طبقه‌ئی افزون شده‌ی سرمایه، که با این دگرگونیها فراهم و به دست آمده، در سراسر جهان احساس میگردد. سرمایه‌داران فوق-ملی دارای یک دلبستگی و یک سود مادی و سیاسی در ثبات بخشیدن و استوار و نیرومند گرداندن اقتصاد «ک.م.» دارند. شرکت‌های میان-ملیتی، تریلیون (یک و دوازده صفر)ها دلار در ک.م. سرمایه‌گذاری کرده‌اند.

همگامی‌تر، تغییرات ساختاری که به ترا ایرگانی، فرا-ملی شدن سرمایه‌های ملی، مالیه‌ها و بازارها و درآمدهای واقعی برآمده از لشگرکشی‌های اخیر ک.م. رهنمون میشود و نتایج واقعی مبارزه‌های سیاسی و نظامی رهبری شده از سوی ک.م. است، که شکلهای تازه‌ئی از فرمانروائی و سلطه‌ی سرمایه‌ی جهانی پیش میگذارد، که در آن مداخله شرایطی مساعد برای ورود سرمایه‌ی ترا ایرگان و تجدید همبسته و کامل سازی سرزمینها و ناحیه‌های جدا شده، درون نظام جهانی، میافزایند. دخالت ک.م. تغییری در قدرت را تسهیل میکند، از نخبگان اساساً جهت یافته‌ی محلی به گروه‌های تازه‌ی مساعدتر با طرح‌های میان-ملتها. نتیجه‌ی فتحا و پیروزیهای نظامی ک.م. در آفرینش ناحیه‌ها و محدوده‌های انحصاری و درستی نیست برای استثمار و بهره-برداری ک.م. هم‌چنان که نتیجه‌ی بود از کشورگشائی اسپانیائی

امریکای لاتین، افریقای جنوبی و هند بریتانیا، اندونزی هلند و همانندهای آنها، در زودترین لحظه‌های نظام سرمایه‌داری. ما از باز- تصویب یا رواگانی‌ی این ایمپریالیزم قدیمی چیزی نمی‌بینیم، مگر مستعمره‌سازی و باز- مستعمره‌سازی شکست- خوردگان برای سرمایه‌داری تازه‌ی جهانی و کارگزاران آن. روابط طبقه‌بندی زیرین میان TCC و نیازهای ملی‌ی ک.م. نیازمند است که با این نکات و مطالب دریافت گردد.

به دلائل آشکار تاریخی، دستگاه نظامی ک.م.، وزارت جنگ است، در کابینه‌ئی که از دید اندامی یکپارچه است. لیکن از دید سیاسی بخش- کننده‌ی قطعه‌های حکومت زمین. این وزارتخانه‌ئی است با مقدار زیادی قدرت خود- مختار. ارتش و افسران ارتش، به گونه‌ئی سنخی و نمادین قدرتهای عظیم و خود- مختار به هنگام بالا رفتن جنگ و زد و خورد به دست می‌آورند، به ویژه در نظامهای نا- مردمسالار همانند نظامهای سرمایه‌داری جهانی.

روشن است که ما میان یک لحظه‌ی بی- سامانی و آشوب زندگی میکنیم. تضادهای سرمایه‌داری جهانی، البته انفجار- آمیزند. چه راه‌حلهائی ممکن است در آنجا. در برابر بحران نظام و خطرهای که آن برای انسانیت ارائه میدهد، وجود داشته باشد، از جنگهای هرگز پایان نیابنده، به بینوائی و بدبخت- شدگی توده- وار و قربانی شدن در زیست- بوم. در ضربه‌های بزرگ گسترده، من میتوانم از سه وضع آینده بیانديشم:

(۱) یک اصلاح جهانی استوار و پایه- یافته بر یک کینز- گرانی جهانی:

(۲) یک فاشیسم جهانی استوار بر یک «نظام جنگی تازه»:

(۳) یک شق یا گزینه‌ی ضد- سرمایه‌داری، نوعی طرح مردمسالارانه‌ی سوسیالیست.

بحران جاری جهانی، پایان شق I و گشایش صحنه‌های شق II در بحران باز- ساماندهی سرمایه‌داری جهانی را که در آغازهای دهه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد، نشانه میزند. این صحنه‌ی II ممکن است، در یک باز- تصریح تولیدی بر سرمایه‌ی مالی در اقتصاد جهانی و یک طرح باز- پخشانه، پایان یابد. شاید جناح بیشتر اصلاح- گر هم‌اندیشی و سگالش جهان اجتماعی (همچون مخالف با ریشه‌گرایی) با اصلاح گرایان جناح جهان اقتصادی متحد گردد (همچون مخالف محافظه‌کار) تا بتواند چنان طرحی را پیش ببرد. با این که ما میتوانیم پیدائی و پیشرفت یک فاشیسم، استوار شده بر هزینه‌ی نظامی و جنگها را ببینیم. برای دست‌یابی بر پایمال شدگان و ناپشیمانان، آیا، هرگاه نه نیروئی از بالا و نه آنان که در پایین‌اند، قادر نیستند تصمیمی برای بحران و زد و خورد به وجود آورند، یک تباهی و زوال چپ‌اولگر تمدن وجود دارد؟ آیا ما پیشاپیش سرگرم دیدن چنین چیزی هستیم. آینده از پیش تعیین شده نیست، و ما همه کارگزاران گروهی‌ی آن هستیم. همان اندازه ترس‌آور که جریان جاری‌ی امور ممکن است به نظر آید، ما باید، هم چنین، به یاد آوریم که بحران امکانات بزرگ تازه‌ئی برای تغییر متریقی، می‌گشاید. این در زمانهای بحران اولاتر از ثبات، تعادل و هم‌ترازی در یک نظام است که قدرت عوامل گروهی برای تاثیر در تاریخ بالا- رفته و افزون میشود.

پاره‌ئی از جامعه‌شناسی، دانشگاه کالفرنیا، سانتا باربارا، ک.م.

